

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم  
اجمعين.

**دو شنبه ۹۵/۷/۵ (جلسه ۱۲۲)**

کلام در این بود که آیا وجوب مدلول لفظ امر است یا حکم عقل؟ مرحوم آقای خوئی فرمود وجوب، حکم است آنی که مدلول لفظ است اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابرازش است. اگر ترخیص در ترک وارد شود عقل حکم به استحباب می کند و عدم لزوم و اگر ترخیص در ترک وارد نشود عقل حکم می کند به وجوب و الزام. با غمض عین از حکم عقل چیزی به اسم وجوب که مدلول لفظ باشد نداریم.

نقضهایی آقای صدر و بعضی از مقررینشون به آقای خوئی وارد کردند. دیروز این نقض دوم را بررسی می کردیم که حاصل نقض دوم این بود که جناب آقای خوئی! شما که می فرمایید ترخیص وارد نشود، مقصود ترخیص متصل است یا اعم از متصل و منفصل؟

اگر بفرمایید خصوص ترخیص متصل است که اصلا قبل گفتن نیست زیرا قطعا اگر ترخیص منفصل صادر شود عقل حکم به لزوم نمی کند مضافا به این که اگر قرار باشد که عقل حکم به لزوم کند، تهافت بین حکم عقل و این ترخیص منفصل بوجود می آید.

اگر بگویید اعم است، خوب اشکالش این است که عقل می رود سرکار تا ببیند از مولی ترخیص منفصل وارد می شود یا نه؟ و حال آنکه قطعا عقل حکم به لزوم می کند به مجرد صدور طلب مولی و منتظر ترخیص منفصل نمی ایستد.

اگر بفرمایید عقل می گوید عدم ترخیص متصل و منفصل، ولی عقل منتظر نمی ماند از مولی صادر می شود یا نه، عقل می گوید تا طلب مولی صادر شد مادامی که احراز نکردی ترخیص را حکم به لزوم می کند. هر وقت ترخیص احراز شد دست بر می دارد. این احتمال سوم، دو نقض بعضی به آن وارد کردند و یک اشکال هم در کلمات آقای صدر بود. اشکالی که در تقریرات آقای صدر بود این بود که اگر چنانچه شما بگویید وقتی که وجوب آمد، عقل دست بر می دارد. تامادامی که احراز نکرده عقل حکم به لزوم می کند. این لازم می آید اختصاص احکام به عالمین. اگر یک خطابی وارد شده اغتسل للجمعه، یک فقهی لا بأس بترک الجمعه رایپدا کرده، این برایش واجب نیست ولی اگر یک فقهی پیدا نکرده این برایش واجب است و حال آنکه ضرورت قائم است که احکام واقعی، مشترک بین عالم و جاهل است.

اینها مطالبی بود که دیروز عرض کردیم.

دو نقضی که باقی مانده یکی این است که شما که می گوئید اگر طلبی از مولی صادر شود و عبد احراز ترخیص نکند، حکم به وجوب می کند، این وجوب واقعی است یا وجوب ظاهری؟ اگر وجوب واقعی است اشکالش این است که لازم می آید عدم اشتراک احکام واقعی بین جاهل و عالم و این باطل بالضرورة. اگر بگویید نه! این وجوب ظاهری است یعنی حکم عقلی عملی احتیاطی. عقل می گوید عبد باید احتیاط کند. خوب اگر این باشد لازمه اش این است که رفع مالا یعلمون، استصحاب عدم وجوب، وارد بر این حکم عقل باشد و با وجود رفع مالا یعلمون، باوجود کل شیء لک حلال، با وجود استصحاب، نبایستی این جا عقل حکم به احتیاط کند چون حکم عقل به احتیاط از باب امن از عقاب است. وقتی شارع خودش بفرماید من عقاب نمی کنم، عقل چه حقی دارد که حرفی بزند وقتی صاحب خودش بخشیده.

این نقض به عقل قاصر ما وارد نیست. می‌گوییم در موارد شک در امتثال، اگر بنده نمی‌دانم، نماز خوانده ام یا نه؟ باید نماز بخوانم، این حکم عقل عملی احتیاطی هست یا نیست؟ قطعاً هست. چرا رفع مالا یعلمون وارد نیست. چرا استصحاب وارد نیست؟ می‌گویید به خاطر این که رفع مالا یعلمون از موارد شک در امتثال، انصراف دارد یا مثلاً از موارد علم اجمالی انصراف دارد یا مثلاً از موارد شبهه قبل الفحص انصراف دارد. این طور نیست که هر جا که حکم عقل عملی احتیاطی شد ما بگوییم که رفع مالا یعلمون وارد است چون این ربطی به آقای خوئی ندارد. همانطور که در این موارد می‌گویند رفع مالا یعلمون وارد نیست اینجا را شامل نمی‌شود، در ما نحن فیه هم آقای خوئی ادعایش این است که اگر طلب مولی صادر شد، شک داریم که مولی ترخیص داده یا نه واقعا؟ رفع مالا یعلمون این موارد را نمی‌گیرد. ممکن است بگویید چرا نمی‌گیرد؟ خوب چرا در موارد شک در فراغ ذمه و قاعده اشتغال چرا نمی‌گیرد؟ هر وقت آنجا را جوابش را درست کردید کیی کنید اینجا بگذارید.

سوال در آنجا وجوب ثابت است ولی در اینجا نه

جواب: این فرمایش شما دو شبهه دارد. شبهه ی اولش این است که آیا امتثال مسقط تکلیف است یا مسقط فاعلیت تکلیف است؟ اول کلام است. آقای خوئی و حتی خود آقای صدر و دیگران همه قبول دارند که اگر گفتیم امتثال مسقط تکلیف است، اینجا باز جای برائت نیست، جای حکم عقل است چون رفع مالا یعلمون انصراف دارد. این اولاً که مسلک آقای خوئی همین است و قول حق همین است و کسی که می‌گوید فاعلیت تکلیف ساقط شده و اصل تکلیف ساقط نشده، مطلب را خوب موشکافی نکرده.

ثانیا حتی اگر گفتیم امتثال، فاعلیت تکلیف را می‌اندازد نه اصل تکلیف، فاعلیت تکلیف یعنی مثل آب مقطرهایی که سرش را با تیغ می‌برند، بعد شیشه ی خالیش می‌ماند. یعنی وجوب اعتباری هست

ولی روح وجوب از بین رفته. جواب این هم همین است که روح وجوب مهم است یا شیشه ی وجوب؟ آئی که عقل می گوید باید امتثال کنی تکلیف با روح است یا اگر یک تکلیفی به غرض بعث و زجر نیست، مثلا دندانهایش را امتحان می کند، آیا امتثالش لازم است؟ نه. لذا اگر کسی بخواهد به آقای خوئی اشکال کند باید بگوید آقای خوئی! رفع مالایعلمون این موارد را شامل می شود به یک بیانی که ایشان نتواند جواب دهد.

این نقض اول که عرض کردیم ناتمام است.

نقض دومی که بعضی کرده اند این است که اگر یک طلبی از مولی صادر شد و این طلب قطعا یک جمله ای به آن چسبیده، یک قیدی به آن چسبیده که صلاحیت دارد برای ترخیص، ظهور در ترخیص ندارد بلکه يصلح للقرینة. مثلا شارع فرموده اغتسل للجمعه و لا ینبغی للمومن ان یترکه. لازمه ی مبنای شمای مرحوم آقای خوئی این است که در رساله بفرمایید واجب است چون طلب مولی صادر شده و ترخیص در ترک احراز نشده. وقتی ترخیص احراز نشد، عقل حکم به وجوب می کند و حال آن که خود آقای خوئی، همه، تا به امروز فرمودند که اگر صیغه ی امری، ماده ی امری، یک قیدی داشته باشد که يصلح للقرینة، حمل بر استحباب می شود. رفع مالایعلمون. وجوب احراز نمی شود.

اگر کسی بگوید این چه حرفی است؟ فرق می گذاریم بین ما يصلح للقرینة ی متصل و بین منفصل. در قرینه ی متصل، احتمالش کافی است برای این که عقل حکم به لزوم نکند. در قرینه ی منفصل باید احراز شود تا عقل حکم به لزوم نکند.

ایشان اشکال کرده که این در واقع دلخواهی حرف زدن است. باید طبق موازین حرف زد.

ان قلت: آیا شما بین قرینه ی متصل و قرینه ی منفصل فرق می گذارید یا نه؟ قطعاً فرق می گذارید. چرا فرق می گذارید؟ می گوئید در قرینه ی متصل احتمالش هم مضر است ولی قرینه منفصل ، احتمالش هم مضر نیست. خوب چرا؟ چه فرقی هست بین مبنای آقای خوئی و مبنای شما؟

قلت: طبق مبنای ما صیغه یا ماده ی امر، ظهور در وجوب پیدا می کند و ظهور حجت است مالم يعلم بخلافه. اگر قرینه ی متصل باشد و نمی دانیم این قرینیت دارد یا ندارد؟ اصلاً ظهور منعقد نمی شود. ولی اگر احتمال می دهیم یک قرینه ی منفصلی بیاید، آنجا می گوئیم مقتضای قاعده این است که ظهور حجت است ما لم يعلم بحجة اقوی. بخلاف ما نحن فیه که اصلاً ظهوری در کار نیست تا شما بگوئید ما تفصیل می دهیم بین احتمال قرینه ی متصله و احتمال قرینه ی منفصله.

این نقض هم به عقل قاصر فاطر ما به آقای خوئی وارد نیست. چون مرحوم آقای خوئی می فرماید طلبی که از مولی صادر شود و آن طلب، ممزوج نباشد هنگام صدورش با چیزی که مفید استحباب باشد، شک کنیم که آیا شارع ترخیص داده مجزاً یا نه؟ عقل حکم به وجوب می کند اما یک جائی طلب مولی حینی که صادر می شود خود طلب مشوب است چون اگر ما یصلح للقرینه باشد یعنی طلب مشوب است، اینجا عقل حکم به وجوب نمی کند.

ممکن است کسی بگوید هر طور دلتان بخواهد می فرمایید؟ آقای خوئی هم می فرماید چطور شما هر طور دلتان بخواهید می فرمایید ما هم همینطور. شما ادعا کردید فرق بین قرینه ی متصله و منفصله نیست طبق مسلک شما، ما ادعا کردیم هست. شما برهان آوردید مگر؟

بله اگر شما می خواهید به آقای خوئی اشکال کنید باید بگوئید عقل مطلقاً هر طلبی که ولو مشوب باشد حکم به وجوب می کند. خوب این را آقای خوئی رد می کند و ردش هم یک کلمه است. می

فرماید همین ارتکاز قطعیه ی عقلاء و تمام فقها و تمام موالی عرفیه که در این موارد امتثال را واجب نمی دانند، همینها اماره بر این است که عقل چنین حکمی ندارد.

نقض بعدی که به مرحوم آقای خوئی کرده اند این است که اگر وجوب نسخ شد، ما احتمال می دهیم که اصل وجوب بالمرة نسخ شده یا آن تأکید و شدتش نسخ شده واصل طلبش باقی مانده، خود شما و دیگران همه فرمودند که اذا نسخ الوجوب و شک فی انه رفع من راس او من مرتبة من الشدة لا یشیت الاستحباب ولی طبق مسلک شما استحباب ثابت می شود چون اصل طلب مولی صد در صد، صادر شده و ترخیص هم صادر شده، طلب که هست و ترخیص هم از قدر متیقن نسخ ثابت شده. پس باید فتوا دهید به استحباب ولی می گوئید استحباب ثابت نیست . ممکن است باشد و ممکن است نباشد.

این نقض هم به عقل قاصر فاطر ما وارد نیست. آن نکته ای که عرض کردم معلوم شد تمام نقضهایی که کرده اند اینها محل نزاع را گم کرده اند چون آقای خوئی می فرماید ما می گوئیم استحباب در اینجا ثابت نیست چون در ما نحن فیه عقل آنجائی حکم به استحباب می کند که اصل طلب مولی ثابت باشد، ترخیص بیاید. وقتی شک می کنیم که این وجوب قبلی نسخ شده آیا از ریشه نسخ شده یا شدتش نسخ شده، این که اصل طلب مولی ثابت نیست. بله این قبلا ثابت بود. الآن که طلب مولی ثابت نیست. اگر هم بگوئید استصحاب می کنیم. آقای خوئی می فرماید اگر قرار به استصحاب باشد طبق مسلک شما هم استصحاب جاری است چون اصل طلب مولی ثابت بود، جامع بین وجوب و استحباب ثابت بود، احتمال می دهم باقی باشد.

ثانیا آقای خوئی می فرماید اگر عقل در این موارد گفتیم حکم به استحباب می کند (که بعید هم نیست حکم به استحباب کند چون مصداق انقیاد است و انقیاد را هم عقل مستحب می داند).

اما اشکال حلی ای که آقای صدر به آقای خوئی کرده. ایشان فرموده اگر یک جائی مولی طلب کرد و ترخیص هم نداد ولی می دانیم روح طلب مولی و روح ملاک زیاد نیست و آنقدر نیست که شارع و مولی لایرضی بترکه. اینجا مقتضای قاعده استحباب است و لازمه ی مسلک شما وجوب است. چون اینجا طلب مولی محرز شده و ترخیص در ترک هم نیامده.

خوب آقای صدر مقصود آقای خوئی آن طلبی است که حداقل احتمال دهیم که مولی این فعل را می خواهد ولی اگر یقین داریم که بترک آن راضی است. مثلا اگر می دانیم از تشنگی دارد می میرد ولی دهانش را گرفتند و نمی تواند حرف بزند، چطور می گوئید بر عبد لازم است که اغراض مولی را برآورد، اینجا هم آقای خوئی می گوید مقصود ما از طلب، طلب انشائی که نیست، طلب انشائی با پشتوانه ای که دارد. وقتی می دانیم پشتوانه ی این طلب، الزامی نیست و ملاک در آن حد نیست شارع یرضی بترک این ملاک، این دیگر جای اشکال نیست.

هذا تمام الکلام در مسلک دوم که اشکالاتی که به ایشان وارد کرده اند وارد نیست.

یک شبهه ای در ذهن ما نسبت به کلام آقای خوئی هست که اگر چه گفتیم آقای خوئی هم استدلالی فرموده برای مدعایش، ولی شبهه ای که هست در ارتکاز عرف این است که شارع نماز را واجب کرد و عقل می گوید باید بخوانی. شارع نماز شب را مستحب کرد، عقل میگوید بهتر است بخوانی، یعنی با غمض عین از حکم عقل، به شارع نسبت می دهند می گویند مستفاد از کلام شارع این است. این در ارتکاز همه هست من جمله در ارتکاز شما، چون اگر خطابی آمد اکرم العلماء، بعد خطابی آمد لا تکرّم الفساق من العلماء، می گویی از این لا تکرّم فهمیدیم که اکرم، وجوب نیست اشتباه می کردیم، کدام وجوب نیست؟ پس تنها و تنها شبهه ای که به عقل قاصر ما به فرمایش ایشان وارد است این است که در ارتکاز مردم می گویند شارع واجب کرد، بدرت واجب کرد، یا می گوید واجب نکرد گفت انجام

دهی بهتر است، مستحب است. استحباب و وجوب را به شارع نسبت می دهیم. وقتی شارع فرمود امرتکم بالصلوة می گوئیم شارع نماز را واجب کرده، مستفاد از این خطاب این است که شارع نماز را واجب کرده چون شارع نماز را واجب کرده عقل هم می گوید باید اطاعت کنی نه این که از لزوم اطاعت عقل وجوب را انتزاع کنیم. وجوب شرعی که مدلول خطاب است در ارتکازات همه هست لذا آقای خوئی از اول فقه تا آخر فقه، فقط یک جا اینطور که مشیء فرموده و بقیه بر خلاف اینجا مشی فرموده و خود آقای نائینی هم همینطور است. لذا ما هم اگر نبود که این بحث را به اعلی صوت فرموده، اگر بیرون کسی سوال کند که مسلک آقای خوئی این است که وجوب به حکم عقل است می گوئیم نه. حالا یک جائی یک چیزی فرموده.